

اشاره

صابئین یکی از ادیان کهن است و درباره ریشه این کلمه، مباحث بسیاری مطرح شده است. به نظر می‌رسد کلمه «صابئین» از «ص ب ع» مشتق شده و به معنای معمدون (فرورفتگان در آب) است. براساس اسناد موجود در نزد منداییان، آنان از دو هزار سال پیش ساکن مناطق جنوبی ایران و عراق شدند. صابئین دو گروه هستند: صابئین مندایی و صابئین حزانی. مورد بحث ما تعالیم صابئین مندایی است که در خوزستان ایران و بصره عراق ساکن‌اند. در این نوشته، علاوه بر استفاده از منابع مکتوب، با روحانیون و رهبران مذهبی صابئین مندایی ساکن اهواز نیز گفت‌وگو شده و از دیدگاه‌های آنان درباره این مذهب استفاده شده است.

تاریخ و آموزه‌های صابئان و جایگاه آنان در فقه (۱)

سیده زهرا حسن‌زاده*

صابئین در لغت

در کتاب مصباح‌المنیر چنین آمده است:

صبأ من دین الی دین یصبأ مهموز بفتح‌تین خرج فهو صابی ثم جعل هذا اللقب علماً علی طائفة من الکفار یقال انها تعبد الکواکب فی الباطن و تنسب الی النصرانیة فی الظاهر و هم الصابئة و الصابئون یدعون انهم علی دین صابی بن شیث بن آدم؛^۱
«صبأ یصبأ» به معنای «خرج» است؛ یعنی گروهی که از دینی خارج و به دین دیگر وارد شدند؛ سپس این لقب برای طایفه‌ای از کافران عَلم

* کارشناس ارشد فقه و اصول و دبیر دبیرستانهای اهواز.

۱. فیومی، المصباح‌المنیر، ص ۳۳۲.

قرار داده شد که گفته می‌شود در واقع، ستارگان را می‌پرستند. اینان در ظاهر به مسیحیان منسوب‌اند و ادعا می‌کنند که پیرو دین صابی بن شیث بن آدم هستند.

ابن اثیر در النهاية همین معنای خروج از دینی و گرایش به دین دیگر را نقل می‌کند و بعد می‌افزاید که عربها پیامبر اکرم(ص) را صابی می‌گفتند، چون از دین قریش خارج شد و دین اسلام را پذیرفت.^۱ فیروزآبادی نیز می‌نویسد: آنان گمان می‌کنند که پیرو دین نوح(ع) هستند و قبله آنان به طرف محل ورزش باد شمال و به سوی نصف‌النهار است.^۲ در مجمع‌البحرین نیز درباره واژه صابئین چنین آمده است:

والصابئین بالهمزة... هو من صبا فلان. خرج من دینه الی دین آخر و صبات النجوم خرجت من مطالعها. قيل اصل دینهم دین نوح علیه السلام فمالوا عنه و قيل الصابئون لقب لُقّب به طائفة من الکفار يقال انها تعبد الکواکب فی الباطن و تنسب الی النصرانية و يدعون علی انهم علی دین صابی بن شیث بن آدم علیه السلام؛^۳

صابئین با همزه از «صبا فلان» گرفته شده و به معنای خارج شدن از دینی و گرایش به دین دیگری است. «صبات النجوم»، یعنی ستارگان از محل طلوع خود خارج شدند. گفته‌اند که صابئین، لقبی است که گروهی از کفار به آن ملقب شدند. گفته می‌شود که آنها در واقع ستارگان را می‌پرستند و به مسیحیان منسوب‌اند و ادعا می‌کنند که پیرو دین صابی بن شیث بن آدم هستند.

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: آنان قومی هستند که دینشان شبیه دین مسیحیان است و گمان می‌کنند که معتقد دین نوح(ع) هستند.^۴ جوهری نیز آنان را از جنس اهل کتاب می‌داند.^۵

۱. النهاية فی غریب الحدیث والائر، ج ۳، ص ۳.

۲. فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳. طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۱، ص ۵۷۴.

۴. فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۹۶۴.

۵. جوهری، صحاح اللغة، ص ۵۹.

از بررسی این اقوال نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. لغت «صبأ» به معنای «خرج» است.
۲. صابئین از «صبأ» مشتق شده است.
۳. قبله صابئین، به طرف شمال (ستاره قطبی) است.
۴. صابئین ستارگان را می‌پرستند.
۵. صابئین ادعا می‌کنند که پیرو حضرت نوح هستند.
۶. صابئین شبیه مسیحیان و از جنس اهل کتاب هستند.

در این مطلب که «صبأ» به معنای «خرج» است، شکی نیست. اما قطعی نیست که صابئین از «صبأ» مشتق شده باشد و احتمالات دیگری نیز مطرح است که با وجود قرائن و نشانه‌هایی حتی بر این نظر ترجیح دارند. همچنین پرستش ستارگان به گروهی مربوط است که خود را به صابئین منتسب کرده‌اند و به صابئین حرانی معروف‌اند. همچنین در نفی این ادعای آنان که خود را پیرو حضرت نوح (ع) می‌دانند، هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند.

بنابراین، از مجموع مطالب کتابهای لغت چنین برمی‌آید که لغت «صبأ» به معنای «خرج» یا «مال» (میل کرد) است و صابی به معنای خارج شونده از دین و گرایش یابنده به دین دیگر می‌باشد. این معنای لغوی «صبأ» است، اما قطعی نیست که کلمه صابئین از این لغت گرفته شده باشد.

علی اکبر دهخدا در این باره معتقد است:

صابئه نامی است که به دو فرقه کاملاً مشخص اطلاق می‌شود:

۱. ماندایی‌ها یا صبه (مسیحیان پیرو یحیی معمد).
۲. صابئین حران که فرقه مشرکی بودند که مدت‌ها در دوره اسلام وجود داشتند. صابئین ذکر شده در قرآن که اهل کتاب شمرده شده‌اند، به طور مسلم همان صابئین ماندایی‌اند. این کلمه عبری است و از ریشه «ص ب ع» مشتق شده و عین آن ساقط شده است و به معنای معمدون (فرو رفتگان در آب) است؛ یعنی کسانی که تعمید را با تغسیل در آب اجرا می‌کنند. و صابئین مشرک از این امر ابداً اطلاعی ندارند و شاید این نام را از این جهت بر خود نهاده‌اند که از اغماضی که قرآن درباره گروه دیگر صابئین روا داشته، بهره‌مند شوند.^۱

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱ (از دوره جدید)، ص ۱۲۹۹۰.

عباس محمود عقاد نیز می‌گوید: نام صابئه از ماده «سبح» به معنای شنا کردن در آب است، چون آنان خود را در آب زیاد شست‌وشو می‌دهند. بنابراین، اشتقاق این لفظ از «سبح»، ارجح است.^۱

همچنین برخی معتقدند که این لغت از ریشه «صب» به معنای ریختن آب است. آنان نیز به این دلیل که مناسک دینی خود را با تعمید در آب جاری انجام می‌دهند، به این نام خوانده شده‌اند و معمولاً به صابئین مندایی، «صبی» گفته می‌شود که با این ریشه تناسب دارد.^۲ بنابراین، با توجه به مناسک صابئین مندایی و کتابها و اعتقادات آنان، این قول که صابئین به دلیل غسل تعمید در آب جاری، به این نام خوانده شده‌اند، ارجح است.

تاریخ صابئین

صابئین یکی از قدیمی‌ترین ملت‌های جهان‌اند و به همین دلیل درباره منشأ پیدایش آنان، اطلاعات تاریخی دقیقی در دست نیست. تاریخ‌نگاران، مانند دیگر موضوعات مبهم تاریخی، پیرامون منشأ پیدایش آنان، با توجه به شواهد و قرائن، اطلاعات مختلفی ارائه کرده‌اند. مسعودی، بنیانگذار مذهب صابئین را شخصی به نام بوذاسف می‌داند که در سرزمین هند ظهور کرد و اصالتاً هندی بود و از آنجا به مناطقی در ایران هجرت کرد و ادعای نبوت نمود و بعد به فارس رفت و مذهب صابئین را اظهار کرد که این موضوع، مقارن سلطنت طهمورث بوده است.^۳

طبری در این باره می‌نویسد: بیوراسب، اولین کسی است که مردم را به دین صابئین دعوت کرد و دعوت او در اولین سال سلطنت طهمورث بود. قوم او که به وی پیوستند، همان قومی بودند که بعدها حضرت نوع(ع) بر آنان مبعوث شد.^۴ شهرستانی، یکی از دانشمندان فرق و مذاهب، منشأ این دین را الهی می‌داند و می‌نویسد: صابئین همانهایی بودند که به عادیمون و هرمس که همان شیث و ادریس هستند، معتقد بودند و نبوت دیگر پیامبران را قبول نداشتند.^۵

۱. یعقوب جعفری، پژوهشی درباره صابئین، ص ۲۵.

۲. مهرداد عربستانی، تعمیدیان غریب، ص ۱.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴. تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۱۰۸.

۵. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۱۵۲.

برخی دیگر از منابع تاریخی، صابئین را از ادیان ایرانی قبل از زرتشت می‌دانند. در کتاب تاریخ مختصر الدول، چنین آمده است: در روزگاران قدیم، هفت دولت مهم بودند که عبارت بودند از: فرص، کلدانیها، یونانیها، قبط، ترک، هندو و چین و همه اینها به دین صابئین معتقد بودند.^۱ ابن اثیر معتقد است که رومیان نیز قبل از پذیرش مسیحیت، پیرو مذهب صابئین بودند. سلسله‌ای از پادشاهان صابئی در روم حکومت می‌کردند که سرانجام در میان آنان، عزدیانوس دین صابئین را ترک کرد و مسیحی شد و پس از وی باز پادشاهان صابئی بر سر کار آمدند.^۲ دین صابئین روزگاری رونق فراوان داشته است و در منابع، نام تعدادی از پادشاهان کیانی که صابئی مذهب بودند، به این شرح آمده است: ۱. کی قباد ۲. کی خسرو ۳. کی سهراب ۴. گشتاسب. پس از گذشت سی سال از پادشاهی گشتاسب، زرتشت با دین مجوس نزد او آمد و او این دین را پذیرفت و مردم کشورش را مجبور به پذیرش دین زرتشت ساخت. پادشاهان مذکور تا ظهور دین زرتشت، بر عقیده حنفا، یعنی همان صابئینها، بودند.^۳

در همان کتاب، نام چهل تن از پادشاهان رومی که صابئی بودند، بیان شده که برای اختصار، نام ده تن از آنان را ذکر می‌کنیم: ۱. غائیوس قیصر ۲. پولیس ۳. اغسطس ۴. طیباریوس قیصر ۵. غائیوش پس طیباریوس ۶. قلوذیوس ۷. نیرون بن قلوذیوس ۸. غلیاس ۹. اوتون ۱۰. بیطالیس.

خوارزمی در این باره چنین نوشته است:

بقایای کلدانیها که همان صابئین هستند، در حران و عراق زندگی می‌کنند و گمان می‌کنند که پیامبر آنها بوداسف است که در هند بود؛ ولی بعضی از آنان گفته‌اند که پیامبر آنها هرمس بوده و بوداسف، در ایام حکومت طهمورث ظهور کرد.^۴

مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف، چنین نگاشته است:

کلدانیها همان بابلیها هستند که بقیه آنها اکنون در بطائح، میان واسط

۱. ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۳.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. حاج کاظم پورکاظم، صابئین یا یادگاران آدم، ص ۱۲۵.

۴. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۳۶، به نقل از یعقوب جعفری، پژوهشی درباره صابئین.

و بصره، در روستاها زندگی می‌کنند. اینان نماز می‌خوانند و نماز خود را رو به سوی قطب شمال و ستاره جدی ادا می‌کنند. این در حالی است که «سمینه» که همان صابئین حرانی هستند و مذهب بوذاسف را دارند، در نماز به مشرق رو می‌کنند و صابئه مصر که بقیه آنها در این زمان، حرانی هستند، پشت به شمال نماز می‌خوانند.^۱

این گزارش مسعودی، گزارشی دقیق درباره دو گروه و یا دو مذهب صابئین است و به خوبی یکی از نقاط اختلاف این دو گروه، یعنی صابئین حرانی و صابئین مندایی را ذکر می‌کند. این نکته‌ای است که با عقاید صابئین مندایی کنونی نیز مطابقت دارد. ابوریحان بیرونی نیز در کتاب آثار الباقیه، ضمن گزارشی از صابئین حرانی و اعتقادات آنان، از صابئین حقیقی نام برده است. وی می‌نویسد:

پرستندگان ستارگان و ماه و خورشید کدام‌اند؟ پادشاهان پیشدادی و برخی از کیان که بلخ را جایگاه خود قرار داده بودند، نیرین و کواکب و فلکیات را تا زمان پیدایش زرتشت، در سال سی‌ام از سلطنت گشتاسب، تقدیس می‌کردند. باقیمانده‌های این طایفه، در حران سکنی دارند و بدیشان حرانیه گفته می‌شود و این اسم هم منسوب به موضع و مسکن ایشان است.

گفته‌اند که این نام منسوب به ماران بن ترح، برادر ابراهیم، است. از برای صابئین، هیاکل و اصنامی به اسمای شمس، با اشکال معلوم بوده، چنان که ابومعشر بلخی در کتابش که به بیوت عبادات موسوم شده است، ذکر کرده، مثل هیکل بعلبک که از برای صنم شمس بوده و هیکل حران که منسوب به قمر بوده و بنایش به صورت طلیسان^۲ است و در نزدیکی آن، قریه‌ای است که سلمسین نام دارد. گفته شده که صابئین حقیقی آنهایی هستند که در بابل از جمله اسباطی که کوروش

۱. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۱۳۸.

۲. طلیسان: جامه بلند و گشادی که بر دوش می‌اندازند؛ نوعی ردا که خطیبان، قاضیان و کشیشان مسیحی بر دوش می‌اندازند (فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۴۵).

و ارطخشاست به بیت المقدس حرکت دادند، بازماندند و بیشترشان در واسط و سواد عراق، در ناحیه جعفر و جامده و دو نهر صله، ساکن اند و خود را به انوش بن شیث نسبت می دهند و با حرانیه مخالف اند و مذاهب ایشان را عیب می کنند و جز در اشیای معدودی، با ایشان موافق نیستند؛ حتی در اینکه در نمازشان به قطب شمال متوجه اند و حرانیه به طرف جنوب.^۱

صابئین در عصر ظهور اسلام

دینهایی که در صدر اسلام و قبل از نزول قرآن کریم، نزد اقوام و طوایف ساکن شبه جزیره عربستان، معروف بودند، عبارت بودند از: یهود، مسیحیت، مجوس و صابئین. پیروان این ادیان، همراه مشرکان عرب، در این نواحی می زیستند. یهودیان و مسیحیان در مکه، مدینه، نجران، حیره و بصری در میان اعراب شهرنشین می زیستند. مجوسیان در سواحل خلیج فارس و در نقاطی زندگی می کردند که زیر نفوذ سیاسی ایران بود. در این میان، دین چهارمی هم در این قلمرو پهناور وجود داشت که صابئین نام داشت و پیروان آن، در کنار رودخانه های عراق و نزدیک مصب رودخانه کرخه، در تالابها و باتلاقهای شمال غربی خوزستان، در شهرک طیب، نزدیک سوسنگرد و قرقوب (نزدیک شهر هویزه کنونی) سکونت داشتند. اینان در اواخر حکومت اشکانی از شمال سوریه به این سرزمین انتقال یافتند و در اینجا سکونت دائمی اختیار کردند و در صدر اسلام، از ساکنان بومی و قدیمی منطقه میسان یا میشان^۲ محسوب می شدند.

ادامه سکونت این صابئین در همان ناحیه، تا سده نهم هجری و انتقال محل سکونت آنها به مغرب و جنوب این ناحیه که بعد از توسعه قلمرو حکومت «آل مشعشع» در خوزستان اتفاق افتاد و دوام وجود آنان در اهواز، خرمشهر و بصره تا امروز، بهترین قرینه بر وجود پیروان دین صابئین در شمال شرقی جزیره العرب، هنگام نزول قرآن محسوب می شود. به همین دلیل، می توان وجود افراد دیگری از صابئین را در دیگر نقاط شبه جزیره عربستان، مانند سواحل حجاز و یمن و سواحل خلیج فارس، پیش بینی کرد.^۳

۱. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۲۹۳ - ۲۹۶.

۲. دشت آزادگان کنونی.

۳. یادنامه شهید مطهری، مقاله «صابئین اهل کتابند»، محیط طباطبایی، ص ۴۷ - ۴۸.

با این حال، در عصر ظهور و گسترش اسلام، دربارهٔ چگونگی زندگی صابئین و معاشرت آنان با مسلمانان و مواضع آنان نسبت به بعثت پیامبر(ص) و گسترش اسلام، اطلاعی در دست نیست. با وجود اینکه جزئیات زندگی پیامبر(ص) و جنگها و فعالیتها و حتی رفتار و معاشرت او با قبایل مختلفی از عرب و غیر عرب، همه در تاریخ ثبت شده است، با این حال، دربارهٔ صابئین، تا عصر هارون و مأمون عباسی، هیچ مطلبی نقل نشده است.

شاید عوامل زیر موجب شده باشند که متون و منابع تاریخی و اسلامی دربارهٔ صابئین در این دوره، مطلبی نقل نکنند:

۱. معمولاً منابع تاریخی و اسلامی، به حوادث مهم و تأثیرگذار در محیط عربستان و سایر مناطق گسترش اسلام می‌پرداختند و از این رو، بیشتر به وضعیت گروهها، قبایل، مذاهب و ادیانی که با اسلام سر ستیز داشته‌اند، پرداخته‌اند و اوضاع آنان را بررسی کرده‌اند. از آنجا که صابیان، مردمی آرام، صلح‌طلب و سازشکار بوده‌اند و هیچ نقشی در معادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نداشته‌اند، مورد توجه تاریخ‌نویسان قرار نگرفته‌اند، زیرا آنان تنها به اعمال عبادی خویش می‌پرداختند و اصولاً به مسائل سیاسی و اجتماعی کاری نداشتند.

از این رو، آنان هیچ‌گاه مانعی بر سر راه فعالیت‌های اسلامی و مسلمانان نبودند؛ همان‌گونه که صابئین کنونی خوزستان نیز این‌گونه‌اند و با وجود کارشکنیها، توطئه‌ها و فعالیت‌های زیرزمینی و تخریبی گروهکها، سازمانها، اقوام و حتی برخی فرقه‌های مذهبی بر ضد انقلاب اسلامی، در سالهای آغازین پیروزی انقلاب، صابیان هیچ‌گاه در اندیشهٔ چنین فعالیت‌هایی نبوده‌اند و همواره به پیروی و اطاعت از تعالیم خویش مشغول بوده‌اند. اصولاً آنان مشی سیاسی ندارند و تنها فعالیت آنان در این باره، اعزام نمایندگانی به مجلس خبرگان قانون اساسی، برای رسمیت بخشیدن به دینشان بود که مورد پذیرش واقع نشد.

۲. عامل دوم، تبشیری نبودن دین صابئین است. آنان معتقد به تبلیغ و گسترش مذهب خویش نیستند و برخلاف سایر مذاهب، هیچ‌گاه به تبلیغ و ترویج دین خود نمی‌پردازند و بدین علت، کمتر مورد توجه واقع شده‌اند.^۱

۳. سومین عامل، پیچیدگی اوضاع و احوال دینی صابئین و باطنی و سرّی بودن آداب و شعائر دینی آنها و تمایل به مخفی کردن اعمال دینی، به سبب سرکوب و شکنجه‌هایی است

۱. گفت‌وگو با آقای عبادی یکی از روحانیون صابئین مندایی.

که از سوی یهودیان متحمل شدند.

بنابراین، از حدود بعثت پیامبر تا عصر هارون و مأمون عباسی، از وضعیت صابئین اطلاعی در دست نیست.

ظهور دوباره صابئین

یکی از نخستین منابعی که به بحث درباره صابئین پرداخته، فهرست ابن ندیم است. ابن ندیم از گروهی از صابئین با عنوان مغتسله یا صایبان بصائح یاد می‌کند و چنین می‌نویسد:

این گروه در اطراف بطائح، زیاد هستند و از صایبان بطائح به شمار می‌روند و قائل به شستن هر چیزی هستند. آنان خوراکیهای خود را می‌شویند و رئیس خود را حسیس می‌نامند. این گروه، کیش نبطیان باستانی را دارند و ستارگان را گرامی می‌شمرند و دارای تمثالها و بتهایی هستند و از صابئین حرنانی به شمار می‌روند و پاره‌ای هم گفته‌اند که این گروه از آنها نیستند.

ابویوسف ایشع قطیعی نصرانی، در کتاب خود، در کشف راز مذاهب حرنانیان که امروزه به صابئه معروفند، چنین می‌نویسد:

مأمون در اواخر روزگارش به قصد تاخت و تاز شهرهای روم، از دیار مصر می‌گذشت. مردم به استقبال و ثناگویی وی شتافتند که در میانشان گروهی از حرنانیان دیده می‌شدند. طرز لباس و هیأت آنان در آن روزگار بدین گونه بود که بر تن قبایی داشتند و موی سر را بلند و بر پشت نگاه می‌داشتند؛ به همان گونه که قره، جد سنان بن ثابت، خود را می‌آراست. مأمون از طرز لباس پوشیدن و هیأت ایشان، ناخوش گردید و پرسید: شما از کدام مردمید؟ آیا اهل ذمه هستید؟ جواب دادند ما حرانیانیم. پرسید: نصرانیانید؟ گفتند: نه. پرسید: از یهودیانید؟ گفتند: نه. پرسید: از مجوسیانیید؟ گفتند: نه. پرسید آیا کتابی دارید؟ در جواب سخنان نامفهومی گفتند. گفت: پس شما از زندیقان بت پرست و همان اصحاب الراس دوران پدرم هستید که خون شما حلال است و ذمه ندارید. گفتند: ما جزیه می‌پردازیم. مأمون گفت: جزیه بر آن مردمی است که دارای دینی از ادیان ذکر شده در قرآن بوده‌اند و کتابی هم داشته‌اند و بر اثر مخالفتی

که با اسلام می‌ورزیدند، مسلمانان با آنان صلح کردند؛ به شرطی که جزیه بدهند. اما شما هیچ کدام آنها نیستید. از این جهت، یکی از این دو امر را انتخاب کنید؛ یا به اسلام و یا یکی از ادیانی که در قرآن آمده، درآیید یا آنکه تا نفر آخر کشته شوید. من تا بازگشت از این سفر، به شما مهلت می‌دهم که به اسلام یا یکی از ادیانی که در قرآن ذکر شده، درآیید وگرنه، امر به کشتن تمام شما خواهیم کرد.

مأمون رهسپار روم گردید و ایشان طرز پوشاک خود را تغییر دادند، سرها را تراشیدند و قبا را سر دادند و گروه زیادی به مسیحیت گرویده و چلیپا بستند و گروهی به دین اسلام درآمدند و دسته کمی به حال خود باقی ماندند و با نگرانی دنبال حيله می‌گشتند؛ تا اینکه شیخی از فقیهان حران، توجهی به حالشان نمود و به آنان گفت: من چیزی یافته‌ام که موجب نجات و رهایی شما از کشته شدن است. و آنان مال فراوانی از بیت‌المال خود برایش بردند که در روزگار رشید برای این گونه پیشامدهای ناگوار، تهیه و ذخیره کرده بودند. آن اسباب را شرح می‌دهیم. آن شیخ به ایشان گفت: اگر مأمون از سفر برگشت، به او بگوئید ما صابئینیم و صابئه نامی است که خداوند در قرآن ذکر نموده است. شما این نام را بر خود بیندید که نجات خواهید یافت. از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت و در بدندون^۱ درگذشت و این گروه از آن زمان، این نام را برای خود برگزیدند؛ زیرا تا آن وقت در حران و اطراف آن، گروهی به نام صابئه وجود نداشت. وقتی خبر مرگ مأمون رسید، برخی از آنان به مسیحیت گرویدند، اما بیشتر آنان به مذهب حرانی برگشتند. و به همان هیأت پیش از عبور مأمون از منازلشان درآمدند موهای سر را بلند نگه داشتند و خود را صابئه نامیدند؛ ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع کردند، زیرا پوشاک دولتیان و اصحاب سلطان بود.

۱. دهکده‌ای در یک کیلومتری طرطوس.

کسانی که اسلام آورده بودند، نتوانستند به کیش خود برگردند؛ از بیم آنکه ارتداد، موجب قتل است. آنان در زیر این نام، خود را مخفی ساختند. و با زنان حرانی ازدواج کردند و پسرهایشان به صورت مسلمان و دخترانشان حرانی بودند.

مردم ترعوز و سلسین که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیک به حران بودند، مدت بیست سال همین رفتار را داشتند؛ تا آنکه دو نفر از عالمان بزرگ حران در فقه و امر به معروف، به نامهای ابوذراهر و ابوعروبه، و همچنین دیگر فقیهان حران، این عمل را مشروع ندانستند و آنان را از ازدواج با زنان حرانی بازداشتند. و گفتند: مسلمان نمی‌تواند با زنان حرانی، یعنی صابئه ازدواج نماید؛ زیرا آنان اهل کتاب نیستند. تا امروز در حران خانواده‌هایی وجود دارند که از این دسته‌اند که در زمان مأمون به دین خود باقی مانده بودند، برخی هم مسلمان‌اند و عده‌ای هم مسیحی هستند که ابتدا اسلام آوردند و بعد به همین منظور، از اسلام برگشتند و به مسیحیت گرویدند؛ مانند خانواده‌های بنو ابلوط و بنو قیطان و دیگران که در حران مشهور و معروف‌اند.^۱

از گزارش ابن ندیم برمی‌آید که صابئین واقعی، یعنی آنها که قرآن از آنان یاد کرده، غیر از صابئین حرانی (حرانی) می‌باشند که ستارگان را می‌پرستند. مسعودی در التنبیه و الاشراف نیز بر این نکته آگاهی داده که صابئین حرانی به سوی مشرق نماز می‌خوانند و گروه دیگر صابئین [صابئین مندابی] به سوی ستاره جدی و قطب شمال نماز می‌خوانند.^۲ بنابراین، از گزارشهای اولین منابع - ابن ندیم، ابوریحان بیرونی و مسعودی - به خوبی روشن می‌شود که صابئین از نظر اعتقادی و احکام دینی، به چند گروه تقسیم می‌شوند که به آنها اشاره می‌کنیم.

فرقه‌های صابئین

در مورد اعتقادات صابئین ابهامات و تناقضات بسیاری وجود دارد و فرقه‌های متعددی به نام صابئین شناخته شده‌اند که از حیث اعتقادات، تفاوت‌های بسیاری با هم دارند. به نوشته

۱. محمد بن اسحاق ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۰۶.

۲. التنبیه و الاشراف، ص ۱۳۸.

شهرستانی، از لحاظ اعتقادی، فرقه‌های مختلف صابئین به چهار دسته زیر تقسیم می‌شوند:

۱. اصحاب روحانیان

این گروه معتقدند که عالم صناعی دارد که خالق و حکیم و برتر از حوادث است و ما نمی‌توانیم به او تقرب پیدا کنیم و او بالاتر از آن است که مستقیماً مورد پرستش واقع شود. از این رو، ما باید موجوداتی را که به خالق مقرب‌اند، واسطه قرار دهیم و آنها روحانیان‌اند که از هر نوع مواد جسمی مبرا هستند و همواره به تقدیس و تعظیم خداوند مشغول‌اند. همانها نیز تدبیرکنندگان فلک و کواکب‌اند و ستارگان، هیکل‌های آن روحانیان‌اند؛ مانند نسبت روح به بدن انسان. آنان معتقدند که عازیمون و هرمس (شیث و ادیریس)، آنها را به روحانیت راهنمایی کرده‌اند و روحانیان، شفیعان آنها در پیشگاه خدای خدایان هستند.

۲. اصحاب هیاکل

این گروه، مانند گروه اول، معتقدند که میان انسان و خالق، واسطه‌ای لازم است و این واسطه، باید به گونه‌ای باشد که او را ببینیم تا بتوانیم به او تقرب بجوییم. روحانیات در معرض مشاهده ما نیستند؛ پس باید میان آنها و انسان واسطه‌ای وجود داشته باشد. به همین دلیل، آنان به هفت هیکل (ستارگان هفت‌گانه) پناه بردند و به رصد ستارگان همت گماشتند. آنان معتقدند که هیکلها زنده و ناطق‌اند و هیکل آفتاب از همه برتر است.

۳. اصحاب اشخاص

این گروه معتقدند که میان انسان و خدا واسطه‌ای لازم است که قابل رؤیت و در دسترس باشد؛ در حالی که روحانیات از مشاهده بیرون‌اند. ستارگان هم افول دارند و گاهی اوقات در دسترس نیستند. پس نمی‌توانیم به خداوند تقرب حاصل کنیم. به همین دلیل، این گروه، صورتهایی مطابق ستارگان هفت‌گانه ساختند و سعی کردند مشخصات آنها را در این صورتهای زمینی، پیاده کنند. در واقع، این گروه میان خود و خدا، سه واسطه قرار دادند که کار آنها به بت پرستی شباهت دارد. حضرت ابراهیم(ع) در عصر خود، هم با اصحاب هیاکل و هم با اشخاصی که بتها را ساخته بودند، مبارزه کرد.

۴. اصحاب حلول و تناسخ

این گروه بر این باورند که خداوند، یکی است و اوست که اجرام افلاک را آفریده و کواکب را مدبر عالم قرار داده است. آنها ستارگان را پدران و عناصر زمین را مادران و پدیده‌هایی را که از

این دو به وجود می‌آیند، موالید نامیده‌اند و معتقدند که خداوند گاهی به شکل ستارگان و گاهی در وجود اشخاصی از اهل زمین که قابلیت داشته باشند، ظاهر می‌شود.^۱

با این حال، در دوره اسلامی، بیشتر از دو گروه از صابئین، یعنی صابئین حرانی و صابئین مندایی نام برده شده است. صابئین حرانی مشرک و ستاره‌پرست‌اند و صابئین مندایی موحدند و در باب توحید، عقیده آنها به گونه‌ای تفویضی و شبیه به معتزله است؛ یعنی آنان، منشأ حیات و زندگی را خداوند می‌دانند؛ ولی معتقدند که او در اداره امور جهان دخالت نمی‌کند و امور جهان را به فرشتگان و موکلان، خویش واگذار کرده است.

صابئین حرانی

حران، شهری در شمال عراق، میان راه موصل به شام و در قسمت شرق رود فرات واقع شده است. این شهر در سال هجده قمری فتح شد و مردم آنجا با لشکریان اسلام صلح کردند. گفته‌اند که این شهر، نخستین شهری است که پس از طوفان نوح ساخته شده است. منسوبان به این شهر را حرانی یا حرنانی می‌گویند.^۲ حران مدت زیادی مرکز فرهنگی مهمی در منطقه به شمار می‌رفت و در تمدن اسلامی جایگاه ویژه‌ای یافت. ساکنان این شهر دارای عقاید خاصی بودند و همان گونه که در گزارش ابن‌ندیم اشاره شده، در زمان مأمون، خود را از صابئین معرفی کردند تا از عقوبت غیر اهل کتاب بودن رهایی یابند.

ابن حزم اندلسی می‌نویسد: صابئین، ستارگان هفت‌گانه را مقدس می‌دانند و قائل به دو اصل، یعنی نور و ظلمت‌اند و بروج دوازده‌گانه را در بتهای خود تصویر می‌کنند.^۳ مسعودی در مروج الذهب، از هیكلهای مختلف صابئین حرانی نام برده و شکل آنها را بیان کرده است و آن‌گاه می‌نویسد: «یکی از هیكلهای عظیم صابئین در این زمان - سال ۳۳۲ - خانه‌ای است در شهر حران و در محله باب الرقه که به نام «مغلیتیا» معروف است و به عقیده آنها، هیكل آزر،^۴ پدر ابراهیم علیه السلام است.» ابن‌عیشون حرانی، قصیده‌ای طولانی دارد که در آن، عقاید صابئین حرانی را بیان می‌کند. وی از جمله از همین هیكل هم نام برده و از سردابهای

۱. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۶ - ۶۰.

۲. لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۱۱؛ به نقل از یعقوب جعفری، پژوهشی درباره صابئین، ص ۵۱.

۳. الفصل فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۴؛ به نقل از پژوهشی درباره صابئین، ص ۵۵.

۴. از نظر اعتقادات شیعه، آزر پدر حضرت ابراهیم نیست و اجداد پیامبر همه موحد بودند.

چهارگانه‌ای خبر می‌دهد که در زیر آنها قرار دارد و در آنها بتهایی وجود دارند که مثالهایی برای اجسام آسمانی هستند.^۱

در بین صابئین حرانی، شخصیت‌های علمی، اجتماعی و سیاسی برجسته‌ای ظهور کردند که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. ثابت بن قره

وی در دستگاه خلافت معتضد عباسی منجم بود و چنان بود که معتضد او را حتی بر وزرا و خواص خود مقدم می‌داشت. وی تألیفات بسیار در ریاضی و طب و منطق داشت. او همچنین دارای تألیفاتی به زبان سریانی در آداب و سنت‌های مذهبی صابئین بود.

۲. سنان بن ثابت بن قره

وی طبیب مخصوص القاهر بالله عباسی بود که در بغداد از پزشکان امتحان طبابت به عمل می‌آورد و اجازه طبابت صادر می‌کرد.

۳. ثابت بن سنان بن ثابت بن قره

او در زمان احمد بن بویه رئیس بیمارستان بغداد بود و علاوه بر طب در تاریخ نیز مهارت داشت و کتابی در تاریخ تألیف کرد که میان قدما مشهور بود. این کتاب به نام تاریخ اخبار القرامطة موجود است.

۴. هلال بن محسن صابئی

وی مورخ بود و تاریخ ثابت بن سنان را تکمیل کرد به گفته ابن جوزی در اواخر عمرش مسلمان شد.^۲

۵. عمران صابئی

وی یکی از متکلمان و علمای صابئین در عهد مأمون بود. او در مجلسی که مأمون در حضور امام رضا(ع) ترتیب داده بود و در آن، دانشمندان مذاهب مختلف از یهود و نصاری و صابئین و مجوس شرکت داشتند، حضور داشت.

وقتی سخن امام رضا(ع) با علمای یهود و نصاری به پایان رسید، فرمود: اگر در میان شما کسی مخالف اسلام است و سؤال دارد، بدون واهمه بپرسد. عمران صابئی که یکی از متکلمان

۱. پژوهشی درباره صابئین، ص ۵۷ - ۵۸.

۲. همان، ص ۶۵.

بود، بلند شد و گفت: ای دانشمند! اگر خود اجازه نداده بودی از تو سؤال نمی‌کردم. من به کوفه و بصره و شام و جزیره رفته‌ام و با متکلمان ملاقات کرده‌ام؛ اما هیچ کس را نیافتم که ثابت کند خداوند یکی است و قائم در وحدانیت خود است. آیا اجازه می‌دهی از تو بپرسم؟ امام رضا(ع) فرمود: اگر در میان این جماعت عمران صابئی حضور داشته باشد، تو همان شخص هستی. عمران گفت: بلی من همان هستم.

امام رضا(ع) فرمود: ای عمران! پیرس ولی راه انصاف را پیش‌گیر. عمران گفت: به خدا قسم، ای آقای من، اراده نکرده‌ام جز اینکه چیزی را بر من ثابت کنی و من از آن نگذرم. امام فرمود: هر چه می‌خواهی، بپرس. عمران صابئی در میان ازدحام حاضران پرسشهای گوناگونی را مطرح کرد و امام پاسخ داد و بالاخره عمران صابئی در همان مجلس مسلمان شد.

صابئین مندایی

صابئین مندایی، گروهی از صابئین‌اند که موحدند و به خداوند و پیامبرانی چون حضرت آدم، شیث، نوح، سام و یحیی معتقدند. این گروه صابئین حقیقی‌اند و در قرآن از آنان یاد شده است. آنان در اواخر حکومت اشکانیان، به مناطقی در کنار آبها و رودخانه‌های عراق و خوزستان مهاجرت کردند و در شهرهای سوسنگرد، بصره، دشت آزادگان، خرمشهر و مناطق اطراف این نواحی، ساکن شدند. علت سکونت آنان در کنار رودخانه‌ها، این است که آنان در تعالیم خویش به غسلهایی چون غسل تعمید در آب جاری معتقدند و به این علت، ناگزیر از سکونت در کنار مناطقی در کنار رودخانه‌ها هستند.

علت اصلی مهاجرت صابئین مندایی به این مناطق، آزار و اذیتهای یهودیان نسبت به این قوم ذکر شده است. غضبان رومی، یکی از صابئین مندایی، پیرامون علت مهاجرت صابئین مندایی به این مناطق چنین نوشته است:

صابئین مندایی، اهتمامی به تاریخ نداشتند و شاید علت آن، سوزاندن و ضایع کردن کتابهایشان، هنگام مهاجرت‌های متعددی بود که از ترس یهود انجام می‌دادند. در کتاب گزارا که مهم‌ترین کتاب دینی صابئین است، درباره تاریخ این قوم چنین آمده است: منداییها همراه با قوم فرعون در تعقیب یهودیهایی که با موسی فرار می‌کردند، خارج شدند و گروهی از آنها در دریای احمر غرق شدند و گروهی نجات یافتند و به

شمال سفر کردند و در قسمتهای بالای رود فرات ساکن شدند.^۱

در گزارش دیگری در کتاب مقدس حران کویتا چنین آمده است:

منداییان چون در فلسطین مورد اذیت و آزار یهود قرار گرفتند، به طرف شمال مهاجرت کردند و به شهر حران رسیدند و در آنجا، برادران دینی خود را یافتند و از آنجا به صورت گروهی، در زمان «ارطیانوس»، به بلاد بین‌النهرین و خوزستان هجرت کردند. در فتح عربی این منطقه، هیأتی از صابئین مندایی به ریاست یکی از بزرگانشان، به نام دانقا، با فرمانده عربی ملاقات کردند و امر صابئین را برای او بیان کردند و او آنها را بر دینشان ابقا کرد و آنها میان مسلمانان زندگی کردند و جزیه دادند.^۲

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نیز درباره مهاجرت صابئین از فلسطین به عراق و ایران، چنین

نوشته است:

منداییان در اثر فشار یهود، از فلسطین مهاجرت کردند و در حران بین‌النهرین اقامت گزیدند و در آنجا برای خود خانه ساختند و در کنار پرستندگان ارباب انواع و ستاره‌پرستان یونان و بابل زیستند که در این شهر به آزادی، آیین خود را اجرا می‌کردند. ظاهراً از همین روست که حرانیان ستاره‌پرست هم بعدها به نام آنها صبی یا صابی خوانده شده‌اند و حتی مقارن عهد مأمون، خود را با صابئین مذکور در قرآن، منطبق شمرده‌اند.^۳

صابئین مندایی پس از مهاجرت به جنوب ایران، آنجا را سرزمین مناسبی برای انجام مراسم خود که بستگی خاصی به آب دارد، یافتند. اکنون که حدود دو هزار سال از زمان اردوان سوم، پادشاه اشکانی و از زمان مهاجرت منداییان به این منطقه می‌گذرد، آنان همچنان در این محل سکونت دارند و امروزه در شهرهای اهواز، آبادان، خرمشهر، سربندر و در منطقه دشت میشان [دشت آزادگان فعلی]، سوسنگرد، هویزه و بستان و در عراق، در شهرهای بصره، بغداد، حلقابیه،

۱. غضبان رومی، الصابئة، ص ۱۶، به نقل از پژوهشی درباره صابئین، ص ۷۵ - ۷۶.

۲. الصابئة المندائیون، ص ۱۲.

۳. عبدالحسین زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران، ص ۱۳.

حله، کرکوک، ناصریه، مندلی و همچنین در عماره و جلگه‌های اطراف آن ساکن‌اند. البته تعدادی از منداییان اخیراً به اروپا، امریکا و استرالیا مهاجرت کرده‌اند و در آنجا ساکن شده‌اند و عده‌ای هم به کشورهای حاشیه خلیج فارس رفته‌اند و در آنجا زندگی می‌کنند.^۱

جمعیت کنونی صابئین بنا به ادعای خودشان، حدود ۱۲۰ هزار نفر است که از این تعداد، حدود صد هزار نفر در عراق و بیست هزار نفر در جمهوری اسلامی ایران به سر می‌برند. صابئین کنونی خوزستان که در اهواز، آبادان و خرمشهر و دیگر شهرها و روستاهای مناطق عرب‌نشین استان سکونت دارند، با توجه به شرایط طبیعی و اقلیمی منطقه، برای امرار معاش خویش، به مشاغلی چون آهنگری و ساختن وسایل کشاورزی سنتی، مثل بیل، داس و خیش و نیز ساختن قایق و بلم اشتغال داشتند. با پیشرفت صنعتی کشور و رواج تکنولوژی در کشاورزی و صنعت، اکنون اکثر قریب به اتفاق آنان، به شغل زرگری مشغول‌اند و در زمینه قلمزنی، نقره‌کاری، طلاکاری و ساختن جواهرات زینتی مهارت دارند.

پس از شناخت و آگاهی از پیدایش و تاریخ صابئان، اکنون به بررسی اعتقادات آنان می‌پردازیم:

عقاید صابئین مندایی

از مصاحبه و معاشرت با صابئین مندایی اهواز و بررسی کتابهای مذهبی آنان روشن می‌شود که آنان معتقد به وجود خدای یکتا هستند و تنها او را می‌پرستند و همچنین به حیات پس از مرگ ایمان دارند و به عدالت ذات اقدسش معتقدند. آنان به پیامبران ایمان دارند و خود را از پیروان حضرت آدم(ع) می‌دانند و معتقدند که کتاب گزاربا از طرف مندادهیی (خدا) و به واسطه هیل زیوا (فرشته وحی) بر حضرت آدم نازل شد و پس از اینکه بعضی از احکام آن مانند تعمید به فراموشی سپرده شد، خداوند، حضرت یحیی(ع) را برای احیا و تقویت دین مندایی فرستاد. کتاب تعالیم یحیی (ادراشی ادیهیا) که از کتابهای مقدس آنان است، منسوب به حضرت یحیی است. از این رو، اصول اعتقادی آنان عبارت است از: ۱. توحید ۲. نبوت ۳. معاد ۴. عدل.

در این بخش، با استفاده از بوته‌های (آیه‌های) کتاب مقدس گزاربا و آنچه از مصاحبه با این همسایگان آرام به دست آمده، به شرح اصول اعتقادی آنان می‌پردازیم.

توحید

۱. توحید؛ باسم الحی العظیم، هو الحی العظیم، البصیر القدیر العلیم، العزیز الحکیم.
۲. هو الازلئ القدیم الغریب عن اکوان النور، الغنی عن اکوان النور.
۳. هو القول و السمع و البصر، الشفاء و الظفر و القوة و الثبات.
۴. هو الحی العظیم، مسرة القلب و غفران الخطایا مسیح ربی بقلب نقی.
۵. یا رب الاکوان جمیعاً، مسیح انت، مبارک، ممجد، معظم، موقر، قیوم.
۶. العظیم السامی، ملک النور السامی.
۷. الحنان التواب الرؤوف الرحیم، الحی العظیم.
۸. لا حد لهائته و لامدی لضیائه.
۹. المنتشره قوته العظیمه قدرته.
۱۰. هو العظیم الذی لا یرى و لا یُحد.
۱۱. لا شریک له فی سلطانه و لا صاحب له فی صولجانه.
۱۲. من یتکل علیه فلن یخیب و من یسبح باسمه فلن یرتیب و من یسأله فهو السمع المجیب.
۱۳. ما کان لانه ما کان و لا یرى لانه لا یرى.
۱۴. خالق فوق کل الاکوان، لا موت یدنو منه و لا بطلان.
۱۵. و امامه الملائکه مائلون، بأضویتم یتألقون. ساجدین خاشعین، شاکرین مسبحین.^۱
هو الملک منذ الازل ثابت عرشه، عظیم ملکوته لا اب و لا ولد و لا یشارکه ملکه احد.
مبارک هو فی کل زمان و مسیح هو فی کل زمان موجود منذ القدم باق الی الابد.^۲
برترین موجود در دین مندایی، خدای یکتاست که مندادهیی نامیده می شود. هبی، موجودی نامتعیین است و در عین اینکه خدای عالم است، خدایی نامتعیین است و در هاله‌ای از رمز و ابهام قرار دارد. برترین خصیصه این خدای منزله، حیات و زندگی است و برخلاف سایر خدایان که رحم می‌آرند، خشم می‌گیرند و قضاوت می‌کنند، در هاله‌ای از تنزیه است و به کلی ماورای دنیا مادی قرار دارد و برتر از آن است که خود مستقیماً در این روابط مداخله کند.

۱. گزاریه، کتاب مقدس صابئین، تسبیح اول، بوئه ۱ - ۱۵.

۲. گزاریه، تسبیح ثانی، بوئه ۳۴ - ۳۷.

در نماز (پراخه)، هر بوته‌ای با ذکر خداوند شروع می‌شود، ولی در عین حال، تعدادی از فرشتگان و موجودات غیر جسمانی دیگر که هر کدام موکل بر انجام کاری هستند، یاد و ستایش می‌شوند. منشأ حیات و زندگی از خداست، اما اداره این حیات با فرشتگانی است که موکل بر امور مختلف دنیا هستند.

فرشتگان و موجودات روحانی، دسته دوم موجودات را در آیین مندایی تشکیل می‌دهند. این موجودات نورانی غالباً با عنوان «ملکا» که به معنای ملک یا فرشته است و یا «اثر» که به معنای موجود غیر مادی است، یاد می‌شوند. در نیایش روزانه (پراخه)، نام بسیاری از آنان ذکر می‌شود که کارگزاران هیبی در امور مختلف‌اند و هر یک موکل بر امری خاص در دنیا هستند. مهم‌ترین این موجودات (فرشتگان)، ملکا مندادهبی است که در متون عربی، به «عارف الحیة» و به معنای عارف هیبی یا عارف به خدا، ترجمه شده است.^۱ او موجودی است که حامل شناخت معرفت یا عرفان است. از دیگر موجودات نورانی دیگر می‌توان هیبل زیوا را نام برد که فرشته وحی و تقریباً معادل جبرئیل در سنت اسلامی است. شلیمی و ندوی، فرشتگان حافظ آب جاری (پردنا) هستند.

طبق اعتقادات منداییان، کسی که حروف الفبا و علوم الهی را به یهپایه‌ها (حضرت یحیی) آموخت، هیبل زیوا بود. به نظر می‌رسد که بعضی از شخصیت‌های انسانی نیز در روایات مندایی، هویتی نورانی یافته و مانند ملکا مطرح می‌شوند؛ مانند فرزندان حضرت آدم به نام‌های هیبل و شتیل و انش که هر یک قرینه‌ای همنام در عالم نورانی، در جمع اثرها دارند. طبقه سوم موجودات، شامل موجودات مادی و دنیوی، از جمله انسان است. نجوم و سیارات، جزء موجودات مادی محسوب می‌شوند و در فاصله بین عالم نور تا زمین قرار دارند و گاهی اوقات نیز منشأ اثر تلقی می‌شوند. آخرین طبقه موجودات، موجودات ظلمانی هستند. موجودات ظلمانی هم اثیری و غیر مادی‌اند، اما ماهیتی شیرانه و تاریک دارند. مکان این دسته از موجودات، در عالم زیرین قرار دارد؛ یعنی در زیر زمین و در جایی که تاریکی حکم فرماست. این موجودات، به اندازه موجودات نورانی تنوع ندارند. مهم‌ترین موجود ظلمانی «روها» یا مادر ظلمات است و پسرش «اور» که پادشاه ظلمت تلقی شده است.

۱. مصطلحات گنزاربا.

این موجودات در ابتدای خلقت، توسط موجودات نورانی مقید شدند و قدرتی برای عرض اندام ندارند؛ اما حرکات ایذایی و اخلاها و آشوبها را می‌توانند شکل دهند. به طور کلی، هر چیزی که اصالتاً بد است، از طرف ایشان پدید می‌آید و یا تأیید می‌شود.^۱ به طور کلی می‌توان گفت که منداییان خدای یکتا را پرستش می‌کنند؛ گرچه فرشتگان را به عنوان برگزیدگان خداوند برای انجام بعضی امور، تقدیس می‌کنند و یا معتقدند که ستارگان تأثیراتی بر جهان دارند؛ ولی مستقل نیستند و خداوند این اثر را در وجود آنان قرار داده است. بنابراین، بدون تردید، آنان انسانهایی موحدند.

نبوت

همان طور که در تمام ادیان، اعتقاد به بعثت پیامبران از جانب خداوند، برای هدایت انسانها امری اساسی است، صابئین مندایی نیز عقیده دارند که خداوند پیامبرانی را برای نجات و سعادت آنها فرستاده است؛ همان طور که پیامبرانی را برای سایر اقوام مبعوث نمود. صابئین مندایی خود را از پیروان این پیامبران می‌دانند: ۱. حضرت آدم. ۲. حضرت شیتل (شیت). ۳. حضرت نوح. ۴. حضرت سام. ۵. حضرت یهیی بهیانا (حضرت یحیی).^۲

حضرت آدم

صابئین عقیده دارند که پیرو دین حضرت آدم، یعنی نخستین پیام‌آور خدا هستند؛ ولی به علت قدمت عهد این پیامبر، بعضی از مسائل مختلف در دین او وارد شده و حضرت یحیی آمده است تا دین را احیا کند و او پیامبری ویژه برای منداییان است. خداوند اراده کرد تا بشر را خلق نماید و برای این کار، نِشْمِته (روح) آدمی را که در آلمادنه‌ورا (عالم انوار) ساکن بود، احضار کرد و بدو چنین فرمود: ای نِشْمِته (روح) تو بر زمین فرود خواهی آمد و در جسمی که اجزای فیزیکی آن از گل (طینا) درست شده است، داخل خواهی شد و بر روی زمین، به زندگی خواهی پرداخت؛ اما روح آدمی، مخالفت کرد و گفت: زمین پر از زشتیهاست؛ پس من چگونه به زمین بروم و در آنجا زندگی کنم؛ در حالی که در مقابل زشتیها و ناپاکیهای زمین، سلاحی ندارم. خداوند بزرگ به او فرمود: سلاح تو، ایمان و عقل تو خواهد

۱. مهرداد عربستانی، تمیدیان غریب، ص ۴۸.

۲. مصاحبه با آقای عبادی یکی از روحانیون صابئین مندایی خوزستان.

بود و خداوند، خیر و شر را برای امتحان انسانها در روی زمین قرار داد.^۱

شتیل (شیث)، دومین پیامبر

بر طبق عقاید منداییان، آدم و حوا، سه فرزند پسر داشتند؛ هیل، شتیل (شیث) و انش و همچنین سه فرزند دختر. شتیل، دومین پیامبر منداییان است. زمانی که صوربیل از طرف خدا می‌خواست جان حضرت آدم را بگیرد، او از خدا خواست تا عمرش را در دنیا طولانی‌تر کند^۲ و بعد گفت: پسر من شتیل، به این سفر تمایل دارد و زن و فرزند ندارد؛ او را به جای من ببرید. فرشته موضوع را با شتیل در میان گذاشت و او گفت: پدرم هزار ساله است و من هشتاد سال دارم؛ نمی‌شود او را ببرید.

صوربیل به او گفت: اول به او گفتم و پدرت ما را به شما ارجاع داد. شتیل پذیرفت و گفت: «افاعصی امر ربی الذی سوانی فلا اخرج من هذا الجسد الفانی؟ ثم قام منزع جذع اللحم و الدماء و لیس جذع النور و الضیاء»^۳ آیا نافرمانی کنم امر خدایی را که مرا خلق کرد؛ پس از این جسد فانی خارج نشوم؛ سپس از این پیکر گوشت و خون خارج شد و متلبس به پیکری از نور و روشنایی شد.»

سرانجام، شتیل به آسمانها عروج کرد. وقتی حجابها از چشم آدم برداشته شد و جهانی را که پسرش شتیل به سوی آن می‌رفت، دید، گفت: پسر من! بر من سبقت مگیر. شتیل به او گفت: «ارأیت قبلی جنیناً یولد ثم یعود الی بطن امه»^۴ آیا دیدی قبل از من جنینی را که متولد شده، دوباره به شکم مادرش بازگردد؟»

این چنین بود که شتیل به جهان دیگر رفت. صابئین معتقدند که وی در آخر الزمان ظهور می‌کند و جهان که در آن زمان پر از فساد، بدبختی، تباهی و لجام گسیختگی است و درگیر جنگی خونین و بی‌امان است توسط او نجات می‌یابد و عدالت به آن باز می‌گردد و این، زمانی است که جز عده‌ای معدود از مردم با ایمان، کسی در جهان باقی نخواهد ماند.

۱. صابئین یا یادگاران آدم، ص ۴۶.

۲. تعمیدیان غریب، ص ۱۶.

۳. گزاره، کتاب یسار، تسبیح اول، بوته ۲۱.

۴. همان، بوته ۲۶.

حضرت نوح

حضرت نوح، سومین پیامبر منداییان است. آنان معتقدند که خداوند او را که در مجادله و مباحثه بی نظیر بود، به سراغ مردم جاهل آن زمان فرستاد؛ تا شاید بر سر عقل آیند و دست از کفر و فساد بردارند. نوح در ادبیات مندایی، «نوح» خوانده می‌شود.^۱ حضرت نوح برای هدایت مردم تلاش کرد، اما سردمداران ظلم و زور او را مسخره کردند و دست از نافرمانی برنداشتند و به همین دلیل، نوح از خداوند برای آنها درخواست عذاب کرد.

خداوند هم به او دستور داد تا کشتی بزرگی بسازد و از هر نوع موجود زنده روی زمین، دو نر و دو ماده در آن گردآورد و آن گاه که علامات بلا و عذاب آشکار شد، با اهل و خاندان و کسانی که ایمان آوردند، سوار کشتی شوند؛ تا در امان بمانند. حضرت نوح چنین کرد و عاقبت بلا نازل شد و طوفان آغاز شد و فقط سرنشینان کشتی جان سالم به در بردند. پس از فرونشستن آب، آنها از کشتی پیاده شدند و ابتدا برای از دست رفتگان در طوفان، غذای آمرزش درست کردند و هنوز هم این کار، با نام عاشوریه، در بین منداییان رایج است.^۲

مراسم عاشوریه، در اول ماه سرطانا (حدود ۲۸ آذر ماه) است و همه ساله در این روز، مراسم لوفانی و دخرانی برپا می‌کنند. صابئین معتقدند که وقتی پیروان حضرت نوح از کشتی پیاده شدند، از آنچه در اختیار داشتند، غذایی تهیه کردند که عبارت بود از: لوبیا، نخود، عدس، برنج، ماش و باقلا. لوفانی و دخرانی، نوعی سفره و غذای آمرزش است که مانند سایر مناسک مندایی، فقط در روز انجام می‌شود و انجام آن در شب جایز نیست؛ البته در ایام پنجه که مقدس‌ترین ایام نزد منداییان است، اجرای آن در شب هم جایز است.^۳

حضرت نوح و پیروانش پس از پیاده شدن از کشتی و سکونت دوباره بر روی زمین، به کشاورزی و دامپروری پرداختند و نوح پس از سالها ارشاد مردم، جهان مادی را وداع گفت. حضرت نوح، چهار فرزند داشت که عبارت بودند از: سام، یام، هام و یافت؛ اما تنها سام قبل از طوفان به دنیا آمد و در کشتی به همراه پدرش بود.

سام که منداییان او را «سام زیوه یا سام ذو النور الساطع» می‌نامند، چهارمین پیامبر منداییان

۱. تعمیدیان غریب، ص ۱۷.

۲. صابئین یا یادگران آدم، ص ۱۴۱.

۳. مصاحبه با آقای عبادی؛ تعمیدیان غریب، ص ۷۲.

است که مقام شامخی دارد و منداییان خود را از نسل او می‌دانند. او دارای شش فرزند پسر بود که عبارت‌اند از: ۱. آشور ۲. عیلام ۳. لاود ۴. ارفخشد ۵. رادیا آرام ۶. نبیط. سام، تعالیم بسیاری دارد که همگی حکمت‌آمیزند. مقام او در کتابهای مقدس منداییان، حبیب و عزیز خداوند بزرگ ذکر شده است. همسر سام، نوریثا نام داشت. او از معدود زنان مندایی است که بارها اسم او در کتابهای مقدس منداییان ذکر شده است و به تقوا و پرهیزکاری اشتهار دارد. سام بعد از سیصد سال عمر پربار، بدرود حیات گفت و تعالیم زیادی در گذاربا از خود بر جای گذاشت.^۱

منداییان اجداد خود را به این ترتیب به سام بن نوح می‌رسانند:

ارفشخد رقینان و شالغ

شالغ رعابر رفالغ

فالغ رقحطان و ارغو

قحطان رجرهم، السلف، یعرب و حضرموت

ارغو رشاروخ رناحور رتارخ

تارخ رناحور، ابراهیم(ع)، ماران و کاظم

ابراهیم(ع) راسماعیل و اسحاق.^۲

حضرت یحیی

قرآن کریم، معجزه ولادت حضرت یحیی(ع) را این چنین بیان فرموده است:

یا زکریا انا نبشرك بغلم اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمياً قال رب انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقراً و قد بلغت من الکبر عتياً قال کذلک قال ربک هو علی هین و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئاً قال رب اجعل لی آیه قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیلال سوياً فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکره و عشیاً؛ ای زکریا، ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش «یحیی» است و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم. گفت: پروردگارا! چگونه برای من

۱. صابین یا یادگاران آدم، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۴۲.

فرزندی خواهد بود؛ در حالی که همسر عقیم است و من نیز از شدت
پیری افتاده شده‌ام؟

فرمود: این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است و قبلاً
تو را آفریدم؛ در حالی که چیزی نبود. عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای
برای من قرار بده! فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت
تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است. او از
محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت: صبح
و شام خدا را تسبیح گویند.

صابئین مندایی اعتقاد دارند که حضرت یحیی(ع)، پنجمین و آخرین پیامبری است که برای
آنان مبعوث شده است. منداییان معتقدند که خداوند یحیی را به زکریا عنایت فرمود؛ هنگامی
که پیر شده بود و ۹۹ ساله بود و همسرش که پیرزنی نازا بود، ۸۸ سال داشت.

یحیی در اورشلیم به دنیا آمد؛ در حالی که هیچ قابله‌ای او را لمس نکرد و نافش را نبرید.
خداوند پرورش او را به فرشته‌ای به نام «انش اثرا» سپرد و او یحیی را به کوه سفید (پروان
طورا) برد و تمامی فرهنگ و عادات مندایی و زبان و خط و دین و دانش مندایی را به او آموخت
و در ۲۲ سالگی، او را به اورشلیم، نزد خانواده‌اش بازگرداند.^۱

حضرت یحیی، تعمیم را که مدت‌ها در بین منداییان به فراموشی سپرده شده بود، از نو زنده
کرد و منداییان را صاحب قدرت و نفوذ در فلسطین ساخت. آنان اعتقاد دارند که حضرت یحیی،
صاحب معجزات فراوانی بود. او جذامیان را با تعمیم در رودخانه شفا می‌داد؛ کورها را بینا و کرها
را شنوای کرد. او قدرت بیان بسیار بالا و جذابی داشت که همه را مفتون بیان خویش می‌ساخت.
وی از طرف خداوند، پیامبر راستین (اشلیها اوشرارا) لقب گرفت. او کتابهای پراکنده منداییان را
جمع‌آوری کرد و کتاب ادرشی ادیهیا (تعالیم یحیی) را برای منداییان بر جای گذاشت.^۲

آنان معتقدند که حضرت یحیی(ع) مجرد زندگی می‌کرد و عده زیادی از پیروان وی، به
ویژه روحانیون مندایی، راه و روش پیامبر خود را اختیار کردند. مدت‌ها این چنین گذشت و این
امر باعث شد تا جمعیت منداییان کاهش یابد و امر ازدواج به فراموشی سپرده شود؛ گرچه در

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. پژوهشی درباره دین صابئین، ص ۸۲.

کتابهای مقدس دینی آنان، دستور به اختیار همسر داده شده است. برای حل این مشکل، عده‌ای از بزرگان و روحانیون آنان، خدمت حضرت یحیی رسیدند و وضعیت جامعه خود را شرح دادند. حضرت از آنان می‌خواست که ازدواج کنند؛ ولی حاضران از حضرت خواستند که اول او همسر اختیار کند. یحیی مردد بود و سرانجام از طرف خدا به او وحی شد که به صلاح است ازدواج کند.^۱

حضرت یحیی، همسری مؤمن به نام «آنهر» اختیار کرد و مشکل تجرد منداییان را حل کرد. او پس از ازدواج صاحب هشت فرزند شد؛ پنج پسر و سه دختر که پسران او به درجه روحانیت و رهبری قوم مندایی رسیدند و هر یک از آنان، مبلغ و تعمید دهنده شدند و هر کدام در نقطه‌ای از سرزمین فلسطین، به هدایت مردم و اجرای مراسم تعمید منداییان مشغول شدند.^۲ صابئین مندایی می‌گویند که خداوند فرشته‌ای را به صورت یک کودک پیش یحیی فرستاد و از او خواست که تعمیدش دهد. وقتی یحیی او را در کنار رود اردن تعمید داد و دستش به دست کودک خورد، در دم جان داد و آن فرشته، جسد یحیی را پوشانید و روح او را با خود به آسمانها برد و جسم خاکی یحیی در کنار رودخانه ماند. حضرت یحیی ۴۲ سال تبلیغ کرد و در ۶۴ سالگی، جهان خاکی را وداع گفت و به عالم انوار عروج کرد.^۳

۱. پروزی عجیل‌زاد، یحیی تعمید دهنده و صابئین مندایی، ص ۶۸

۲. همان، ص ۷۰ - ۷۲.

۳. در قرآن درباره حضرت یحیی(ع) چنین آمده است: «فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المحراب أن الله یشرك بیحیی مصدقاً بکلمة من الله و سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین؛ و هنگامی که او [ذکریا] در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد؛ [کسی] که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می‌کند و رهبر خواهد بود و از هوسهای سرکش برکنار و پیامبری از صالحان است.»

واژه «حصور» از «حضر» به معنای حبس است و در اینجا به کسی گفته می‌شود که خود را از هوا و هوس حبس کرده است. گرچه برخی این واژه را به معنای کسی که از ازدواج خودداری کند، تفسیر کرده‌اند، هیچ دلیل قاطعی بر این موضوع که حصور به معنای ترک‌کننده ازدواج است، وجود ندارد. از این رو، ازدواج نکردن حضرت یحیی از دیدگاه اسلامی امری قطعی نیست. حضرت یحیی(ع) فرزند زکریا و از پیامبران الاهی بود و سرانجام در راه نهدی از منکر به شهادت رسید و قبر شریفش در سوریه است (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۳۲ - ۵۳۵).

کتابهای مقدس

مهم‌ترین کتاب مقدس منداییان، «گزاربا» است که از دو بخش تشکیل شده است؛ گنزای راست و گنزای چپ که به طور سنتی، در یک مجلد و از دو طرف نگاشته می‌شوند. صابئین بر این باورند که مطالب گزاربا، توسط مندادهیی و هییل زیوا، فرشته وحی، بر حضرت آدم(ع) نازل شده است. دومین کتاب مهم و مقدس آنان، همان کتاب دراشی ادیهیا به معنای تعالیم حضرت یحیی و منسوب به اوست.

غیر از این دو کتاب، آنان دارای کتابهای دیگری هستند که اغلب ناظر به مناسک دینی و شیوه اجرای آنها و نیز اخباری از عالم غیب، درباره سرنوشت ارواح و نیز دربردارنده مواعظ و ستایش موجودات نورانی‌اند که شامل کتابهای زیرند:

۱. کتاب قلستا که شامل آداب و قوانین ازدواج است.

۲. کتاب انیانی یا کتاب نماز.

۳. کتاب سید را دانشماتا که به معنای کتاب روانهاست.

۴. کتاب اسفر ملوآشی که حاوی مطالب نجومی و نحوه انتخاب نام دینی، براساس محاسبات نجوم است.

۵. کتاب سید را ادمصوتا که پیرامون احکام و اوارد مربوط به تعمید است.

کتابها و طومارهای مختلفی نیز نزد منداییان موجود است که شامل متون تاریخی، ادعیه، توصیف عالم بالا، دفع شر ارواح شریر، بطلان سحر و جادوی سفید است. منداییان معتقدند که کتابهای دینی، به ویژه کتابهای مقدس دسته اول و کتابهای قوانین و آداب، توسط شاگردان یحیی و پس از وی، گردآوری و تنظیم شده‌اند.^۱ طبق اعتقادات منداییان، از زمان هبوط آدم تا فنا شدن زمین، ۴۸۰۰۰۰ سال خواهد بود و تاکنون ۴۴۵۳۷۶ سال از آن گذشته است.

کتابهای مقدس مندایی، عمر زمین را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند:

۱. دوره اول دوره‌ای است که با شمشیر از بین رفت و «رام» و «رود» و پیروان آنان، زنده ماندند. براساس این منابع، «رام» و «رود» دو انسان درستکار بودند که ۲۱۶ هزار سال بعد از ظهور حضرت آدم، شروع به ارشاد منداییان کردند. «رام» مردی مؤمن به خدا بود و منداییان برایش احترام بسیاری قائل‌اند. این دوره، مدت زیادی طول نکشید و پس از سپری شدن زمان

۱. تعمیدیان غریب، ص ۲۳ - ۲۴.

رام و رود، باز آتش کینه، دشمنی، نافرمانیها و کفران و بدبختی، جامعه را فرا گرفت و خدا پس از رام و رود، چنان آتشی بر ستمکاران باراند که همه نابکاران را سوزاند و زمین، آنها را در خود فرو بلعید.

دوره دوم، با آتش از بین رفت و فقط شربای و شرهیل و پیروان آنان زنده ماندند. این زوج خداپرست رهبری مردم مندایی را به عهده گرفتند و چون نیاکانشان رام و رود، توانستند با کمک خداوند، اوضاع را آرام سازند و مردم را ارشاد کنند. بعد از گذشت پانزده نسل، فاجعه سیل جهانی یا طوفان نوح پیش آمد که جهان پر از طغیان و عصیان شده بود.

در دوره سوم که با آب از بین رفت، حضرت نوح و فرزندش سام و زن او «نوریتا» و پیروان حضرت نوح زنده ماندند و جهان از نو ساخته شد. آنان با همان پیروان و حیوانات و مواد خوراکی که داشتند، به کشاورزی و دامپروری پرداختند.

دوره چهارم، همین دوره‌ای است که ما هم اکنون در آن هستیم. در روز موعود، جهان با گردباد از بین خواهد رفت.^۱

معاد

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون؛^۲ چگونه به خداوند کافر می‌شوید؛ در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می‌میراند و بار دیگر، شما را زنده می‌کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

معاد از اصول اعتقادی مسلمانان است. منداییان نیز به جهانی غیر از جهان مادی اعتقاد دارند و این دنیا را فانی و فاقد ارزش معنوی می‌دانند. آنان باور دارند که دنیایی ابدی و جاویدان، غیر از دنیای خاکی، موجود است و تمام افراد، برای کیفر و پاداش، به آنجا می‌روند.

به اعتقاد منداییان، نشمتا (گوهر انسانی)، مکان اصلی‌اش، عالم نور است و شرایط زندگی مادی، گونه‌ای هیبوط و اسارت برای نشمتاست. مرگ نقطه‌ای است که نشمتا از جسم آزاد می‌شود و دوباره به عالم بالا باز می‌گردد و آنچه باقی می‌ماند، جسم خاکی میت است و با

۱. سلیم برنجی، قوم از یاد رفته، ص ۵۹.

۲. بقره، آیه ۲۸.

توجه به مبنای ظلمانی خاک، چیزی نیست که شایسته باشد روحانیون، به مثابه قشر نورانی مندایی، با آن در تماس باشند. وقتی کسی به حال احتضار می‌افتد، به لحاظ شرعی، باید او را غسل (طماشه) دهند و رسته (لباس دینی) بر تنش کنند و آماده مرگ شود. البته این اعمال، امروزه به ندرت انجام می‌شود و چون به دلیل مرگهای غیر منتظره و مرگ در بیمارستانها، انجام این اعمال ممکن نیست، بعد از مرگ و به نیابت از میت، این اعمال را انجام می‌دهند. به عقیده منداییان، در جهان آخرت دو مکان وجود دارد که به آنها آلمادنهورا (عالم انوار) یا دنیای پاکیزگیها و آلماد هشوخا (عالم بدی‌ها) می‌گویند. گاهی «آلمادنهورا» را بهشت و «آلماد هشوخا» را جهنم نیز می‌گویند. به عقیده منداییان، دستور مرگ را خداوند صادر می‌کند؛ تا بشر از این دنیای فانی رهایی یابد. این عمل، توسط دو فرشته به نامهای «صاروئیل شروبا» و «قمامیر زیوا» انجام می‌شود.

منداییان معتقدند که ارواح مردگان، برای سنجش اعمال خوب و بد، به محلی به نام اواثر مزینا می‌روند. از روز دفن میت تا روز سوم، نشمتهای میت، بین قبر و مندلتا^۱ رفت و آمد می‌کند که این کار ۴۵ روز به طول می‌انجامد؛ تا اواثر مزینا برسد و درباره او داوری شود و به بهشت یا جهنم فرستاده شود.

آنان معتقدند که اعضای بدن مردگان، یعنی دست، پا، چشم، زبان و... درباره اعمال شخص مرده شهادت می‌دهند که روحی که بر آنها حاکم بوده، دست به چه کارهای نیک و زشتی زده است. سپس براساس اعمال خوب و بد آن روح، درباره او تصمیم گرفته خواهد شد. عذاب از نظر آنان، نوعی تطهیر روح از گناه است.

در کتاب گزاربا، چنین آمده است:

من یسجد للشیطان فمصیره النار بئس المنتهی و بئس القرار خالداً
 فیها الی یوم الدین ساعة خلاص العالم ساعة یحاسب الدیان؛^۲ کسی
 که به شیطان سجده می‌کند، سرنوشتش آتش است که بد عاقبت و بد
 قرارگاهی است؛ در آن جاویدند تا روز قیامت؛ زمانی که جهان پایان

۱. مندلتا، سازه‌ای آیینی است که در مناسک کفن و دفن منداییان به کار می‌رود و از سه دسته نی تشکیل شده است که میت را روی آن می‌گذارند و بعد از ۴۵ روز که روح برای داوری می‌رود، مندلتا به آب سپرده می‌شود.

۲. گزاربا، بخش یمین، تسبیح ثانی، بوته ۶۵

می‌یابد و زمانی که حقوق همه محاسبه می‌شود.

جهان آخرت، جهانی جاویدان است که با پایان جهان مادی همراه است و هر انسانی، خود پاسخگوی کردار خویش است. روح انسان، از جسم خاکی جدا می‌شود و به جایی که تعلق داشته (عالم انوار)، برمی‌گردد.

از بوته‌های مذکور، به دست می‌آید که منداییان به روز قیامت و کیفر و پاداش انسان در آن جهان اعتقاد دارند و باور دارند که آنچه برای انسان باقی می‌ماند، کردار اوست و خود باید پاسخگوی آن باشد و روز قیامت، جز اعمال نیک هیچ فریادری برای انسان وجود ندارد.^۱

عدل

صابئین مندایی در مورد عدالت خدا در روز قیامت، اعتقادی شبیه مسلمانان دارند. آنان معتقدند که هر کس مطابق اعمالی که در دنیا انجام داده است، پاداش یا کیفر می‌بیند؛ اما در دنیا نمی‌توان قدرتمند شد و مجری عدالت خدا گشت. چنان که گفتیم، طبق اعتقادات منداییان، زمین به چهار دوره تقسیم می‌شود و هر دوره مخصوص پیامبر یا افراد صالحی است. دوره‌ای که ما هم اکنون در آن به سر می‌بریم، مربوط به حضرت سام است. در این دوره، مردم به فرقه‌ها و گروه‌های مختلفی تقسیم شدند.

حضرت سام به خدا شکایت کرد: من چه گناهی کردم و با این مردم و آرای مختلف چه کنم؟ آیا هر نهال بد را برکنم و نهال دیگری جای آن بکارم؟ خداوند فرمود: این، کار تو نیست و قضاوت و حکم، مخصوص من است.^۲ بنابراین، خداوند در روز قیامت، به عدالت حکم می‌کند؛ ولی جاری کردن حد و برقراری عدالت، از عهده بشر خارج است و انسان نمی‌تواند در این کار دخالت کند.

اعتقاد به تقلید از رهبران دینی

روحانیان مندایی، گروهی ممتاز در جامعه مندایی هستند که لازم است در اکثر مناسک دینی حضور داشته باشند. واژه ناصورایی، برای روحانیان و متدینان مندایی به کار می‌رود و معنایش این است که آنان دارای دانش سرّی الاهی‌اند. افراد متدین با التزام به دیانت، به این

۱. گزاره، بخش یمین، بوته ۶۵

۲. همان.

مقام نایل می‌شوند و در این صورت، روحانیت با تدین و رازآموزی، قرابت می‌یابد. روحانیون رسمی، غیر از صفت ناصورایی، امتیازات دیگری نیز دارند که مربوط به مرجعیت آنان، برای انجام مناسک است.

روحانیان رسمی، با روشی خاص، به سلک روحانیت درمی‌آیند و از مردم عادی جدا می‌شوند. اولین درجه روحانیت رسمی ترمیدا، به معنای شاگرد یا دانشجویست. بعد از آن، رتبه گنزورا یا گنزبرا (به معنای صاحب گنج) قرار دارد و رتبه بعد، رتبه ریشاداما یا رئیس امت است که منصبی اجماعی بوده و ناظر بر رهبری دینی است. رتبه بعد، ربانی است که سالهاست کسی به این مرحله نرسیده است.

اکنون در بین منداییان ایران، سه روحانی مندایی حضور دارند که یک نفر آنها گنزورا و دو نفر ترمیدا هستند. در بین روحانیان رسمی و عامه مردم، حد وسطی وجود دارند که به آنان حلالی می‌گویند. حلالی کسی است که اهل تدین باشد و به آداب و مناسک دینی آشنا باشد و غالباً در نقش شاهد یا اشکندا حاضر می‌شود و اگر حلالی باسواد باشد، به او یلوف گفته می‌شود.^۱ لباس روحانیان مندایی، همان لباس دینی عامه منداییان است که در هنگام اجرای مناسک آن را بر تن می‌کنند. علاوه بر این، روحانیان از سه نشانه دیگر هم استفاده می‌کنند که عبارت‌اند از:

۱. مرگنه یا عصای روحانیان که باید از چوب درخت زیتون و به اندازه قامت انسان باشد.
 ۲. تاغا که قطعه پارچه‌ای است و به شکل لوله‌ای دوخته شده و به اندازه دور سر است و هنگام اجرای مناسک، زیر دستار قرار می‌گیرد.

۳. انگشتر شوم یا ورزیوا که در انگشت کوچک دست راست روحانی قرار می‌گیرد. یکی از نشانه‌های اختصاصی روحانیون مندایی، داشتن انگشتر است؛ ولی مرگنه و تاغا، فقط در هنگام اجرای مناسک، مورد استفاده قرار می‌گیرند.^۲ حضور روحانیون برای انجام تعמיד، ضروری است و مجری تعמיד باید حداقل ترمیدا باشد. اگر خود روحانی تعמיד لازم داشته باشد، نمی‌تواند رأساً اقدام کند؛ بلکه باید روحانی دیگری این کار را برایش انجام دهد. برای ازدواج، حضور گنزورا ضروری است و برای ازدواج عروس بیوه، ترمیدا این کار را انجام

۱. تعمیدیان غریب، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

می‌دهد. در مراسم تشییع جنازه و تدفین که از مناسک رسمی آنان است، نباید روحانی حضور داشته باشد و حلالیهها مسئول اجرای این کار هستند. این در صورتی است که فرد بیمار باشد و در حالت احتضار، برخی کارها برایش انجام شده باشد؛ مثل پوشیدن رسته و انجام غسل؛ اما اگر فرد دچار مرگ ناگهانی مثل تصادف شده باشد - یعنی فرد قبل از مرگ، لباس دینی پوشیده و غسل نکرده باشد - مراسمی به نام «آهاوامانی» به معنای دادن لباس و مناسکی به نام «مسقتا» (به معنای بالابرنده)، برایش انجام می‌دهند که حضور گنزورا و یک ترمیدا و یک اشکندا در آن ضروری است. در این مراسم، یک نفر به نیابت از میت که با او هم‌جنس و هم‌طراز باشد، شرکت می‌کند و در تمام مراسم هیچ حرفی نمی‌زند. معمولاً این مراسم در ایام عید پنجه، برای درگذشتگان سال پیش که فرصت پیدا نکردند مناسک را انجام دهند، برگزار می‌شود؛ زیرا اکنون مرگهای ناگهانی، فرصت کافی برای انجام مناسک به افراد نمی‌دهند. ذبح هم از جمله مناسکی است که افراد عادی نمی‌توانند آن را انجام دهند و حداقل یک حلالی باید آن را انجام دهد. از دیگر مناسک صابئین مندایی که حضور روحانی در آن ضروری است، ورود به جرگه روحانیان است. زمانی که یک شخص به مقام ترمیدا نایل می‌آید، حضور ترمیداها یا گنزورا ضروری است؛ زیرا فرد به مقامی هم‌طراز ملکا یا موجودات نورانی نایل می‌شود و در ردیف معلمان و انبیای مندایی است. روحانی اگر چه پایبند کالبد خاکی است، ارتباط بسیاری با عالم نور دارد.^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی